

## تحلیل حقیقت اصحاب سرپیشوایان معصوم علیهم السلام و نسبت آن با عارفان

محمد عیسی جعفری \*

سید بدالله یزدان پناه \*\*

### چکیده

شواهد متقن نقلی و عقلی، دین را برخوردار از سطوح مختلف ظاهری و باطنی معرفی می‌کند؛ و پیامبر و به تبع وی، دیگر پیشوایان معصوم، این دین را به میزان فهم و درک افراد عرضه می‌دارند. بدین ترتیب، زمینه بهره‌مندی افراد مختلف از آن به فراخور استعدادشان فراهم می‌آید. روشن است که همگان به همه سطوح دین دسترسی ندارند و تنها افراد خاصی بنا بر ظرفیت وجودی‌شان شایستگی ارتباط با همه این سطوح را پیدا می‌کنند. پیش‌تر و پیش‌تر از همه، آورنده دین و مفسر واقعی آن، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با همه سطوح ظاهری و باطنی آن مرتبط است و در مرحله بعد کسانی که ساختار وجودی‌شان همانند او است و باب و میراث‌دار علم او هستند، از ویژگی یادشده برخوردارند. دسته دیگر، کسانی‌اند که هرچند همانند دسته دوم نیستند، در این زمینه با آنان مشابهت دارند و از قابلیت‌های خاصی برای ارتباط و پیوند با ساحت‌های باطنی دین برخوردارند. تعدادی از آنها در زمان حضور پیشوایان معصوم علیهم السلام و از طریق آنان به این ساحت‌ها راه یافته‌اند و احیاناً خود واسطه اتصال و پیوند دیگران به آن پیشوایان و ساحت‌های دین شده‌اند. حال اینان چه کسانی‌اند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ این نوشتار با توصیف شخصیتی و تحلیل داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که آنان دسته‌ای از اصحاب و یاران معنوی پیشوایان معصوم علیهم السلام بوده‌اند که از تیزی و خوش‌فهمی خاص و ظرفیت درونی ویژه‌ای برای فراگیری علوم و معارف باطنی دین برخوردار بوده‌اند و آن پیشوایان، برای این امر ایشان را برگزیده بودند. به ایشان اصطلاحاً اصحاب سر گفته می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** اصحاب سر، پیشوایان معصوم علیهم السلام، عارف، ساحت دین، معارف باطنی.

\* دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی. (mijafari@gmail.com)

\*\* استاد سطح عالی حوزه علمیه.

## درآمد

باورمندی به بعد عرفانی دین، بر پذیرش یک پیش فرض در ساحت خود دین مبتنی است؛ و آن پیش فرض، وجود بطون تودرتوی شریعت است. باور به این که شریعت و دین همان احکام و معارف ظاهری است که در دسترس عموم قرار دارد، اجازه نمی‌دهد از معارفی فراتر از آن سطح سخن به میان آید؛ و به تبع، برای رسیدن به آن تلاش و جدیت نیز معنا نخواهد داشت؛ اما به باور بسیاری از شریعت‌مداران، برهان عقلی و شواهد نقلی، حکایت از آن دارد که شریعت غیر از سطح و لایه ظاهری، لایه‌های عمیق‌تری نیز دارد که در ورای این ظاهر قرار دارد. این سطوح و لایه‌ها به سبب عمق و پیچیدگی و دشوارفهمی، دور از دسترس همگان قرار داده شده است؛ زیرا نشر و افشای آن، به سبب عدم استعداد بسیاری از شریعت‌مداران در پذیرش آن، موجب سردرگمی و حیرت و گمراهی آنان شده، آنان را از مسیر حق‌طلبی منحرف می‌کند. از این رو، این معارف باطنی در پوششی از الفاظ و عبارات و مجاهدات سلوکی، تنها برای عده خاصی محفوظ نگه داشته شده است و این عده، کسانی‌اند که از نازک‌فهمی و لطافت طبعی و ذوق معنوی برخوردار بوده، برای رسیدن به مقصود، ریاضت قلبی و سلوک عملی را شیوه کار خود قرار می‌دهند.

بر اساس تحلیل عقلی در اثبات ساحت باطنی دین می‌توان گفت که زندگی انسان در این دنیا به اقتضای اجتماعی و مدنی بودن، با امور قراردادی و اعتباری در هم پیچیده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۵۱، و جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۱-۱۳۱). در جای خود اثبات شده که هر امر اعتباری، بر یک امر حقیقی و تکوینی تکیه دارد؛ از این رو، انسان به حسب ظاهر با این نظام اعتباری و به حسب باطن با نظام حقیقی و تکوینی زندگی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۳۸/۲ و بعد).

معارف دینی که ناظر به نظام زندگی اجتماعی انسانی است، همگی به زبان اعتبار بیان شده‌اند. از سویی نشئه قبل و بعد از زندگی اجتماعی انسان، امور حقیقی‌اند و اعتباری نیستند؛ زیرا زندگی اجتماعی (و نه جمعی) که مقتضی امور اعتباری است، در

این دو نشئه وجود ندارد. دین الاهی امور موجود در نشئه بعد از دنیا را مترتب و منوط به مرحله احکام و اعمال در نشئه دنیایی قرار داده است و حقیقت آن امور را همین احکام و اعمال رقم می زند. از سوی دیگر، ارتباط حقیقی بین دو چیز، موجب اتحاد آن دو در نوع و سنخ وجود می شود. از آن جا که موجودات مابعد این نشئه، امور حقیقی و خارجی هستند، بنابراین ارتباط و پیوند آن ها با حقایقی است که اسرار و باطن این امور اعتباری اند و نه با خود این امور اعتباری. بدین ترتیب روشن می شود که دین غیر از این سطح و لایه ظاهری، سطح و لایه باطنی نیز دارد (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۴۵-۱۵۱).

شواهدی نیز از آیات و روایات بر این چند سطحی بودن شریعت دلالت دارد که در این جا از آوردن آن صرف نظر می شود.<sup>۱</sup> چند سطحی بودن دین، مستلزم معارف متناسب با خود است و دریافت آن نیز استعداد خاص خود را می طلبد.

### دشواریابی معارف باطنی

از آن جا که همگان به همه مراتب و مراحل باطنی دین، بار نمی یابند و این مراتب و معارف مربوط به آن برای آنان قابل درک و بیان نیست، پیامبران و جانشینان آنان وظیفه یافته اند که معارف مربوط را به اندازه فهم مردم بیان کنند؛ از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ ما پیامبران وظیفه داریم که با مردم به اندازه خردشان سخن بگوییم (کلینی، ۱۴۲۹: ۵۱/۱).

گفتنی است تعبیر «اندازه» در این روایت به کیفیت ناظر است و نه کمیت؛ پیامبران الاهی همه معارف را به مردم می گویند، اما همه سطوح آن را به هر کسی نمی گویند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳)؛ زیرا تمامی سطوح آن برای همگان قابل درک و فهم نیست؛ از این رو، برای سطوح عالی و عمیق آن افراد خاصی برگزیده می شوند.

دشواریابی معارف باطنی و بدفهمی های ناشی از آن در موارد متعددی بازتاب یافته است. از روایت معروف «لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹:

۱. برای اطلاع از شواهد نقلی، ر.ک: (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۵۱-۱۵۲).

۳۳۲/۲)، همین معنا برداشت می‌شود. در روایت دیگری آمده است که یونس بن عبدالرحمن از این‌که مردم او را زندیق می‌خوانند، به امام کاظم علیه السلام شکایت برده و امام به او توصیه کرده است که با مردم مدارا کند و هر سخنی را به آنان نگوید؛ چون هر گفتاری برای مردم قابل درک نیست (کشی، ۱۴۰۹: ۴۸۸). یا برابر گزارش دیگری، جابر جعفی از سختی و سر رسیدن صبرش در تحمل و پنهان کردن معارف و اسرار دینی به امام باقر علیه السلام شکایت کرده و امام به وی دستور داده است حفره‌ای در زمین بجوید و آن اسرار و معارف را به آن حفره بازگوید و بعد آن را بپوشاند تا زمین آن را از نااهلان دور نگه دارد (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳: ۳۴۴/۴۶).

گزارش‌های یادشده همگی از وجود معارف عمیق و سنگینی حکایت می‌کنند که درک آن برای عموم مردم سخت و دشوار است. این معارف به سطوح باطنی دین مربوط می‌شود. همین معارف، بعدها به معرفت عرفانی شهرت یافته است. بنابراین عرفان به ساحت‌ها و لایه‌های باطنی دین مربوط می‌شود که تحمل آن در توان همگان نیست. این علم در اصل متعلق به اهل بیت علیهم السلام بوده و ابتدا به آن‌ها داده شده است؛ سپس از طریق آن‌ها به دیگران می‌رسد. آنان این علم را به افراد خاصی می‌دهند که از آن‌ها به «اصحاب سر» یاد می‌شود. انتقال این علوم، گاه به صورت علم حصولی و تفسیر باطن دین است؛ مانند آنچه امام صادق علیه السلام به ذریح محاربی فرمود<sup>۱</sup>؛ و گاهی به صورت انتقال باطنی و

۱. عبدالله بن سنان از ذریح نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند در کتابش به من دستوری داده است، دوست دارم آن را بدانم. فرمود: آن چیست؟ گفتم: این فرموده خداوند متعال «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» (حج/۲۹) است. فرمود: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ» دیدار با امام است و «وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» همین مناسک است. عبدالله بن سنان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم: فدایتان شوم! مفاد این فرموده خداوند متعال «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» [چیست؟] فرمود: گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و مانند آن. عرض کردم: فدایتان شوم! ذریح محاربی از شما نقل کرد که فرموده بودید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ» دیدار با امام است و «وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» همین مناسک است. فرمود: ذریح راست گفته است و تو هم راست می‌گویی؛ زیرا قرآن ظاهری دارد و باطنی؛ و چه کسی می‌تواند دریابد آنچه را ذریح درمی‌یابد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴/۳۶۰-۳۶۱).



درک حضوری است؛ مانند آنچه پیامبر ﷺ برای حدیفه در شناخت منافقان انجام داد؛<sup>۱</sup> و گاهی فرد با سلوک و ریاضت و متابعت از آن پیشوایان بدون دخالت ظاهری اما با عنایت باطنی‌شان، به دریافت آن معارف باطنی دست می‌یابد؛ هرچند شخص خود متوجه آن نباشد؛ مانند چیزی که برای حارثه بن مالک رخ داد (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳۸۳-۱۳۹). گاهی این معارف نیز به رغم میسر نگشتن پیوند و متابعت ظاهری، با متابعت قلبی از آن پیشوایان و پیوند باطنی با آنان (با فراهم بودن استعداد فرد و داشتن سلوک معنوی) حاصل می‌شود؛ مانند آنچه در *اویس* مشاهده می‌شود؛ وی بدون ارتباط و پیوند ظاهری با پیامبر ﷺ و بدون دریافت دستورالعمل سلوکی از آن حضرت، اما با شیوه خاص خود، راه سلوک را در پیش گرفت<sup>۲</sup> و پیامبر ﷺ نیز او را تأیید کرد و به ستایش او پرداخت (کشی، ۱۴۰۹: ۹۹؛ و ابن‌شاذان قمی، ۱۴۲۳: ۴۸-۴۹)؛ وی با امیرالمؤمنین علیه السلام در اواخر عمر و در آستانه جنگ صفین آشنایی پیدا کرده (مفید، ۱۴۱۳: ۱/۳۱۵-۳۱۶) و در همین جنگ به شهادت رسیده است؛ و بدین ترتیب، تبعیت ظاهری از آن امام برایش میسر نشده و از آن حضرت نیز (به ظاهر) دستوری در باب سلوک دریافت نکرده است. بنابراین وی قبل از ارتباط ظاهری با آن دو پیشوای بزرگ، تنها با ارتباط باطنی و متابعت قلبی از آنان به انجام سلوک پرداخته و بدین ترتیب به آن معارف دست یافته است.

توجه به این نکته ضروری است: همان طور که در علوم ظاهری راه‌های مختلفی برای کشف نظر معصوم وجود دارد، در علوم و معارف باطنی نیز شیوه‌های مشابه کاربرد

- 
۱. پیامبر ﷺ فرمود: ای حدیفه! منافقان را می‌شناسی؟ حدیفه عرض کرد: من به آنان آگاه‌تر از شما نیستم. فرمود: ای حدیفه نزدیک بیا. حدیفه به پیامبر ﷺ نزدیک شد. پیامبر ﷺ فرمود: رو به قبله بایست. حدیفه می‌گوید: رو به قبله ایستادم. پیامبر ۹ دستش را بین دو کفم قرار داد به گونه‌ای که من سردی انگشتان او را در سینه‌ام حس کردم و [با این کار] منافقان، پدرها و مادرهایشان همه را شناختم (ر.ک: ابن‌عقده کوفی، ۱۴۲۴: ۱۱۰؛ و طبری آملی، ۱۴۱۳: ۹۷).
  ۲. «اویس [بر اساس اجتهاد و شم سلوکی خود و بدون استناد به دستور ظاهری خاصی از شریعت] بعضی از شب‌ها را می‌گفت: امشب شب رکوع است، و به یک رکوع شب را به صبح می‌آورد؛ و شبی را می‌گفت: امشب شب سجده است و به یک سجده شب را به پایان می‌رساند» (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۱۷۳/۸).

دارد. یکی از راه‌های دستیابی به دیدگاه معصوم در علوم ظاهری، تقریر و تأیید کردار و گفتاری است که در محضر وی و یا با اطلاع وی انجام و ابراز شده است و پس از تقریر معصوم، حجیت پیدا می‌کند و منشأ حکم و عمل قرار می‌گیرد. در علوم باطنی نیز اگر معصوم کسی را در سلوک و یافته‌های سلوکی‌اش تأیید کند، آن یافته‌ها از مصادیق معارف باطنی به شمار آمده و شخص برخوردار از آن، اهل سرّ و معرفت محسوب می‌شود؛ جریان حارثه بن مالک و اوئیس قرنی از این قبیل است که پیامبر ﷺ نیز آن را تأیید فرموده است.

حال که روشن شد دین غیر از ظاهر، باطنی نیز دارد و معارف مربوط به آن دشواریاب است<sup>۱</sup> و از این رو، تنها برای افراد خاصی عرضه می‌شود، این پرسش رو می‌نماید که این افراد با چه ویژگی یا ویژگی‌هایی شناخته می‌شوند؟ و در ضمن، آن‌ها با عارفان اصطلاحی چه نسبتی دارند؟

### اصحاب سرّ: یاران عرفانی

برای روشن تر شدن ماهیت و حقیقت «اصحاب سرّ» و نسبت آن با «عارف» مصطلح، ضروری می‌نماید ابتدا به معنای سرّ اشاره کنیم و دیدگاه صاحب نظران لغوی و غیرلغوی در این مورد بررسی شود.

ابن منظور و فیومی در توضیح سرّ گفته‌اند: «السرّ: ما أخفیت و الجمع أسرار؛ سرّ عبارت از چیزی است که مخفیش می‌داری و جمع آن، اسرار است» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۷/۴) ذیل ماد سرر؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲۷۳/۲، ذیل همان ماده).

صاحب صحاح اللغه گفته است: «السُّرُّ: الَّذِي يَكْتُمُ؛ سرّ عبارت از امر پنهان است» (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۲۵۲/۳).

۱. این دو بحث (بطون تودرتوی شریعت و دشواریابی معارف آن) دو مقدمه برای بحث از ماهیت و حقیقت اصحاب سرّ است.

زمخشری گفته است: «سِرُّ كُلِّ شَيْءٍ، لِبَيْتِهِ؛ سِرُّ هَرِّ شَيْءٍ مَغْزٍ وَ حَقِيقَتُهُ أَنْ شَيْءٌ»  
(زمخشری، ۱۴۱۷: ۱۴۰/۲).

راغب گفته است: «السُّرُّ هُوَ الْحَدِيثُ الْمَكْتُمُ فِي النَّفْسِ؛ سِرٌّ عِبَارَةٌ مِنْ سَخْنٍ پَنَهَانٍ فِي نَفْسٍ» (راغب أصفهانی، ۱۴۱۷: ۴۰۴؛ و حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۱۱/۶). این سخن ناظر به سِرِّ گفتمان است، نه سِرِّ همه چیز؛ اما راغب خود تصریح می‌کند که سِرِّ در برابر علن قرار دارد و در معانی و اعیان (ذوات) هر دو به کار می‌رود (راغب، همان‌جا).  
صاحب مجمع البحرین در معنای سِرِّ گفته است:

السُّرُّ: الَّذِي يَكْتُمُ؛ وَ مِنْهُ «هَذَا مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ» أَيْ مَكْتُمٌ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّذِي لَا يَظْهَرُ لِكُلِّ أَحَدٍ. قَالَ بَعْضُ شُرَاحِ الْحَدِيثِ: اعْلَمُ أَنَّ سِرَّ آلِ مُحَمَّدٍ، صَعْبٌ مُسْتَعِيبٌ. فَمَنْهَ مَا يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ وَ هُوَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ، وَ مِنْهُ مَا يَعْلَمُهُ هُمْ وَ لَمْ يَجْرَعْ عَلَى لِسَانِ مَخْلُوقٍ غَيْرِهِمْ وَ هُوَ مَا وَصَلَ إِلَيْهِمْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ، وَ هُوَ السُّرُّ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ آثَارُ الرِّيْبِيَّةِ عَنْهُمْ فَارْتَابَ لِذَلِكَ الْمَبْطُلُونَ وَ فَازَ الْعَارِفُونَ فَكَفَرُوا بِهِ فِيهِمْ مِنْ أَنْكَرٍ وَ فِرْطٍ وَ مِنْ غَلَا فِيهِمْ وَ أَفْرَطَ وَ فَازَ مِنْ أَبْصَرَ وَ تَبَعَ النَّمْطَ الْأَوْسَطَ؛

سِرِّ عبارت از چیزی است که پنهان نگه داشته می‌شود. از همین باب، [این سخن] است: «این، از سِرِّ آل محمد ﷺ است» یعنی [راز] پنهان آل محمد که برای هر کسی گفته نمی‌شود. برخی از شارحان این حدیث گفته‌اند: باید توجه داشت که سِرِّ آل محمد ﷺ صعب و مستعصب است. فرشتگان و پیامبران بعضی از این اسرار را می‌دانند و آن همان چیزی است که با وحی به آنان می‌رسد و بعضی دیگر از اسرار آنها را تنها خودشان می‌دانند و غیر از آنان کس دیگری نمی‌داند و آن چیزی است که آنها بدون واسطه [از خدا] دریافت کرده‌اند؛ و آن سِرِّ است که با آن، آثار ربوبیت از آنها ظاهر می‌شود. به همین دلیل است که اهل باطل به شک می‌افتند و عارفان به رستگاری می‌رسند و منکران، مفرطان و غالیان به آنها کافر می‌شوند و تیزبینان که حد وسط را می‌گیرند، رستگار می‌شوند (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۲۹/۳).

در جمع‌بندی این اقوال می‌توان گفت که سرّ هر چیزی، همان باطن و حقیقت آن چیز است و سرّ شریعت، حقیقت و باطن شریعت است که اگر کسی به آن دست یابد، به مقام سرّ دست یافته و از اهل سرّ گشته است. سرّ و حقیقت هر چیزی، در نهایت به خدا می‌رسد و خدا پنهان‌ترین امر در همه موجودات است. از این رو کاشانی سرّ را از دیدگاه عرفانی این گونه معنا می‌کند:

«السرّ: هو ما یخص کل شیء من الحق عند التوجه الإیجادی»؛ سرّ، حصه وجودی هر شیء از حق است که آن شیء هنگام توجه ایجادی از آن برخوردار می‌شود (کاشانی، ۱۴۲۶: ۳۴).  
اجمال سخن یادشده با بیان زیر، تفصیل می‌یابد:

هر موجودی یک حیث ربوبی دارد که همان ظهور حضرت ربوبیت در آن است. هر تأثیر و فاعلیت و ایجاد در عالم، از ناحیه رب ظاهر در آن است؛ بنابراین «هیچ مؤثری در وجود جز خدا نیست». این حیث ربوبی [در هر موجود]، سرّ آن موجود است؛ و سرّ، آن حصه وجودی هر شیء از حق است که هنگام توجه ایجادی از آن برخوردار می‌شود. از این توجه ایجادی، به وجود منبسط یاد می‌شود که در این آیه «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [سخن ما به هر چیزی وقتی اراده وجود آن کنیم، این است که بدو گوئیم باش، وجود یابد] (نحل/ ۴۰) به آن اشاره شده است (کربلایی، بی‌تا: ۱۸۶/۱).

در این عبارت، سرّ با «توجه ایجادی» گره خورده است و توجه ایجادی حق، همان خطاب «کن» به اشیا است که اشیا با آن، لباس وجود می‌پوشند. حظ و بهره‌ای که اشیا از این توجه ایجادی می‌برند، همان سهم و بهره وجودی‌شان است که با حضور ربوبیت در آن‌ها همراه است؛ و این وجود در اصل با وجود منبسط یا نفس رحمانی تحقق می‌یابد. بنابراین سرّ هر چیزی همان حیث ربوبی در آن چیز است؛ و اهل سرّ، کسی است که به آن حیث ربوبی دست یافته باشد. از این رو، اصحاب سرّ آن کسانی‌اند که در اثر مصاحبت (ظاهری یا باطنی) با معصوم علیه السلام و تبعیت از او از این اسرار و معارف باطنی برخوردار گردیده‌اند. این مقام پیش از آن که مقام تخاطب ظاهری باشد، مقام نفسی است



که شخص با ریاضت (فکری و عملی)<sup>۱</sup> و استعداد روحانی و همراهی باطنی با پیشوای معصوم و امداد (ظاهری یا باطنی) از سوی او به آن نایل می‌آید. از این رو، رسیدن به آن مقام لزوماً به تخاطب ظاهری پیشوای معصوم وابسته نیست؛ بلکه تبعیت محض از او و ارتباط معنوی و باطنی<sup>۲</sup> با او و همین طور تصرف تکوینی معصوم<sup>۳</sup> در فرد، رسیدن به این مقام را موجب می‌شود.

به نظر می‌رسد که اصحاب سرّ پیشوایان، بیش‌تر به کسانی گفته می‌شوند که روایات ناظر به معارف باطنی را نقل می‌کنند، چنان‌که برخی بدان اشاره کرده‌اند<sup>۴</sup>؛ اما باید گفت که صرف نقل روایات عرفانی، مصحح «اصحاب سرّ» نیست؛ بلکه همان‌طور که از طریحی و کاشانی نقل شد، رسیدن به حقیقت و باطن هر چیزی یا رسیدن به سرّ ربوبیت در اشیا مصحح این مقام است؛ بنابراین ویژگی اصحاب سرّ تنها «شایستگی» برای دریافت و نقل چنین روایاتی نیست، بلکه صلاحیت یافتن برای تخاطب باطنی و رسیدن به حقیقت شریعت و حقیقت هر چیز است؛ هرچند لازمه دریافت و تحمل معارف عرفانی، تحقق به این مقام است.

اصحاب سرّ به این معنا حتی مورد پذیرش محدثان و مخالفان عرفان مصطلح نیز است. مرحوم نوری و مرحوم مجلسی همین معنا را تأیید می‌کنند (نوری، ۱۴۰۸: ۴۰۱/۴ و ۳۲۰/۵). مجلسی با نقل گفت‌وگوی امام مجتبی علیه السلام و قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل این بند «قَالَ يَا قَنْبَرُ! انْظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ

۱. این ریاضت همان است که از بوعلی در تعریف عارف اصطلاحی نقل خواهیم کرد.

۲. مانند ارتباط اویس و حارثه بن مالک با پیامبر صلی الله علیه و آله که اولی هرگز پیامبر را ندید ولی سلوک معنوی داشت و دومی در محضر پیامبر بود اما ظاهراً دستور سلوکی خاصی از پیامبر نداشت و در عین حال هر دو به مقامات و مراتب معنوی دست یافته بودند.

۳. مانند آنچه پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام یا به حذیفه آموخت.

۴. جزایری می‌گوید: «أَنَّ جَابِرَ الْجَعْفِيَّ (۲) مِنْ أَهْلِ الْأَسْرَارِ، وَ مِمَّنْ رَوَى مِنَ بَوَاطِنِ الْأَخْبَارِ مَا لَمْ يَرَوْهُ غَيْرُهُ»؛ جابر جعفی از اهل سرّ و از کسانی است که چیزی را از باطن روایات نقل می‌کنند که دیگران نمی‌توانند نقل کنند (جزائری، ۱۴۰۸: ۲۰۶/۲).

رَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي» از یک روایت می‌گوید:

قوله: «الله ورسوله و ابن رسوله أعلم به منی»، ای «لا تحتاج إلى أن أذهب و أرى؛ أنت تعلم ذلك بعلمك الربانية»؛ و یحتمل أن يكون المراد بالنظر، النظر الباطني لأنه كان من أصحاب الأسرار، و لذا قال: أنت أعلم، أي أنت أحرى بهذا النحو من العلم و منكم أخذت ما عندي؛

این سخن قنبر: «خدا و پیامبر و فرزند پیامبر دانتر از من به آن [که چه کسی پشت در است] هستند» بدان معناست که «نیازی نیست من بروم و ببینم [که چه کسی پشت در است]، شما با علم الهی [غیبی] خود آن را می‌دانید» و احتمال دارد مراد از دیدن، دیدن باطنی باشد؛ زیرا قنبر از اصحاب سرّ امام بود و از این رو، عرض کرد: شما بهتر می‌دانید؛ یعنی شما سزاوارتر به این علم باطنی هستید و من آن را از شما گرفته‌ام» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳/۳۰۶).

این عبارت، اصحاب سرّ را دارای بینش باطنی می‌داند و این، نقل روایت نیست؛ بلکه رسیدن به مقامی است که شخص توان دریافت حقایق و امور غیبی را پیدا می‌کند. مرحوم مجلسی فقره دوم را به صورت احتمال ذکر کرده، اما اعتقاد و باور به این که اصحاب سرّ دارای علم باطنی است، خارج از محدوده این احتمال است؛ و احتمال تنها در معنای روایت است و نه در بیان ویژگی اصحاب سرّ.

نکته قابل ذکر آن که گاهی سرّ اهل بیت علیهم‌السلام یا سرّ ولایت، به امر سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده است. این تفسیر بیش‌تر از سوی شارحان و ناقلان روایات بیان شده است؛ اما در بیان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به استثنای یک مورد (ر.ک: هلالی، ۱۴۰۵: ۹۴/۱) سرّ به همان علوم و معارف باطنی تفسیر شده است. درباره آن یک مورد نیز گفتنی است که بیان امام علیه‌السلام به صورت مرسل و بدون ذکر سند برای تأیید کتاب سلیم بن قیس به آن کتاب ضمیمه شده است. ضمن آن که ابان بن ابي عیاش، راوی کتاب سلیم از سوی رجالیان تضعیف شده (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۲۶؛ ابن‌غضائری، ۱۳۴۲: ۳۶، ۶۳ و ۱۱۹؛ و ابن‌داوود، ۱۳۶۴: ۴۶۰) و واضع و جاعل این کتاب معرفی شده است (همان)؛ و یکی از نشانه‌های جعل آن، رساندن شمار امامان به سیزده نفر در این کتاب محسوب شده است (ابن‌غضائری، ۱۳۴۲: ۶۳؛ نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۴۰؛ و ابن‌داود، ۱۳۶۴: ۳۶۷).



با این همه به نظر می‌رسد اسرار سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام بیش تر زمانی نمود پیدا می‌کرد که فشارهای حکومت‌های وقت بر امامان شدت می‌یافت و دستگاه‌های حکومتی، آنان را رقیب جدی و دشمن خود تلقی می‌کردند و در صدد یافتن بهانه‌ای برای از میان برداشتن آنان بودند. از این رو، افرادی که با آن بزرگواران در رفت و آمد بودند، به مراقبت از شنیده‌ها، گفته‌ها و تردهایشان موظف می‌شدند و از پرداختن به اموری که بهانه به دست حکومت می‌داد، منع می‌شدند. می‌توان گفت در این هنگام، اصحاب سِرّ سیاسی معنا پیدا می‌کرد. بر این اساس می‌توان افرادی مانند حسین بن روح را صحابی سِرّ سیاسی امام عنوان داد؛ وی کسی بود که اسرار امام جواد علیه‌السلام را به سران شیعه می‌رساند.<sup>۱</sup> برخی از اصحاب سِرّ عرفانی را نیز می‌توان در زمره این افراد جای داد؛<sup>۲</sup> اما همه اصحاب سِرّ عرفانی در چنین جایگاهی قرار نمی‌گیرند و بسیاری از اصحاب اسرار سیاسی نیز از مقام عرفانی برخوردار نبودند. بنابراین می‌توان بین این دو دسته از اصحاب سِرّ، نسبت عموم و خصوص من وجه تصویر کرد که البته اصحاب سِرّ سیاسی مورد بحث این نوشتار نیست.

### نسبت اصحاب سِرّ با عارفان

ابتدا به نظر می‌رسد عارف نسبت به صحابی سِرّ، شمول بیش تری داشته باشد؛ زیرا اصحاب سِرّ، نخست به آن دسته از اصحاب عرفانی گفته می‌شود که مصاحبت معصوم را درک کرده‌اند و در برابر اصحاب ظاهر آن پیشوایان معصوم مطرح می‌شوند؛ اما این تنها یک برداشت ابتدایی از اصحاب سِرّ و با ذهنیت تقابلی با اصحاب ظاهر است. همان گونه که قبل از این ملاحظه شد و بعد از این خواهیم دید، اصطلاح اصحاب سِرّ نیز از عمومیت مشابه برخوردار است و تنها مصاحبان حضوری آن پیشوایان را

۱. ام کلثوم بنت ابی جعفر علیها‌السلام می‌گوید: «حسین بن روح، سالها وکیل ابی جعفر بود؛ املاک آن حضرت را اداره می‌کرد و اسرارش را به سران شیعه منتقل می‌کرد» (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۷۲).

۲. مانند سلمان و حذیفه، میثم، قنبر، عمرو بن حمق خزاعی و... به خصوص برخی از آن‌ها به دلیل انتساب به ولایت و پیروی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیده‌اند.

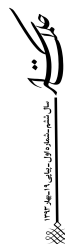
شامل نمی‌شود؛ بلکه کسانی را که ارتباط معنوی و باطنی هرچند غیر حضوری، با آنان دارد نیز در بر می‌گیرد.

برای روشن‌تر شدن بحث، از تعریف عارف آغاز می‌کنیم.

بوعلی در تعریف عارف می‌گوید: «المتصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیماً لشروق نور الحق فی سره یخص باسم العارف»؛ عارف کسی است که اندیشه و فکرش را [از غیر حق] به سوی قدس جبروت الاهی متوجه نموده تا نور حق در دلش بتابد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۴۳)؛ و فخر رازی در توضیح عبارت یادشده می‌گوید: «و العارف هو المستغرق فی محبة الله تعالی و معرفته»؛ عارف کسی است که در محبت و معرفت خداوند متعال غوطه‌ور باشد (رازی، ۱۳۸۴: ۵۹۲).

بنابراین عارف کسی است که تلاش می‌کند از هر آنچه غیر حق است، اعراض کند تا جلوه‌های حق را دریابد و او را با چشم دل ببیند. تابش نور حق در دل عارف، همان «یافتن معارف باطنی» بر اثر ریاضت سلوکی است. سخن شارح نیز مؤید همین معناست. پاک کردن قلب و اندیشه از غیر حق و توجه به حق، دل را جلوه‌گاه حق و محل نزول معارف الاهی می‌کند: «دل‌های پاک بندگان، نظرگاه خداوند است، پس کسی که دلش را پاکیزه گرداند خداوند به آن نگاه می‌کند.»<sup>۱</sup> از این رو، برخورداران از معارف باطنی، کسانی‌اند که دل‌هایشان را پاکیزه کرده و برای نزول این معارف آماده کرده‌اند.

شیخ‌الرئیس تفاوت‌های عارف و زاهد و عابد را نیز در همین نوع توجه به حق ذکر می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۴۳).<sup>۲</sup> این تفاوت در روش معامله‌گونه غیر عارف و عاشقانه بودن شیوه عارف خود را نشان می‌دهد. بر این اساس، عارف تنها عاشق حقیقت و مشتاق رسیدن به حق است. اما مقصود و مراد غیر عارف تنها دریافت پاداش یا فرار از کیفر است. عارف به باطن می‌پردازد و غیر عارف به ظاهر مشغول می‌شود. برای عارف، حق غایت و مقصد



۱. تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۷.

۲. همچنین برای امتیاز عارف از فیلسوف، ر.ک: مطهری، ۱۳۷۷: ۲۹-۳۰.

نهایی است و برای غیر عارف، کسب ثواب و رهایی از عذاب مقصد نهایی است؛ و حق، وسیله رسیدن به آن است. عارف حق را برای ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت عبادت نمی کند؛ بلکه در این عبادت، او تنها حق را می خواهد (همان: ۱۴۴).

مصدق کامل چنین عرفانی، کسی است که در پرتو پیروی از شریعت حضرت ختمی مرتبت ﷺ و مصاحبت با او، از علم باطن برخوردار گشته است؛ چنان که اعلام می دارد: «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ تو را برای ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت عبادت نمی کنم؛ بلکه تو را شایسته عبادت یافتم، پس عبادتت می کنم (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۶/۶۷).

بنابراین در امت حضرت ختمی مرتبت ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام اولین عارف و سید عارفان و باب علم النبی ﷺ است؛ و همو صاحب سرّ آن نبی گرامی خوانده می شود؛ زیرا او پیش تر و بیش تر از دیگران از میراث حضرت مصطفی ﷺ برخوردار گشته است و از این طریق به تمامی اسرار کتاب، آگاه شده است:

«من تحقّق بمیراث المصطفی ﷺ، و ذاق سرّ التنزّل القرآنی من أمّ الكتاب الأكبر بالذوق الاختصاصی عرف أسرار الكتاب العزیز»؛ کسی که میراث [شریعت] مصطفی ﷺ را در خود پیاده کرده و سرّ تنزل قرآن را از ام کتاب الاکبر [حضرت علمیه] با ذوق خاص دریافته، به اسرار کتاب خداوند معرفت یافته است (فونوی، ۱۳۸۱: ۳۴۶).

او در خلوت خود باکمیل از این اسرار، سنگینی و دشواری آن سخن گفته است: «هَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا وَأَوْمًا إِلَى صَدْرِهِ بِيَدِهِ لَمْ أُصِبْ لَهُ حَمَلَةٌ»؛ بدان! این جا - با دست به سینه خود اشاره نمودند - دانش انباشته ای است که برای آن اهلی نمی یابم (تقی، ۱۳۹۵: ۱۵۱/۱). در ادامه این سخن به استعداد و شایستگی افراد نیز اشاره شده و یادآوری می شود که هر کسی توان درک این علم را ندارد. این علم از همان معارفی است که پیامبر ﷺ به او نه با عبارت، که با اشارت منتقل کرده است:

«قَالَ: حَدَّثَنِي بِالْأَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ إِلَى الْآلِفِ بَابٍ»؛ [امیرالمؤمنین]

فرمود: پیامبر به من هزار باب علم آموخت که از هر کدام آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۵۴/۱۵).<sup>۱</sup>

دیگرانی که از این میراث نبوی سهم برده‌اند، در مقام بعدی و پس از او قرار دارند؛ حتی سلمان که در بین تابعان معصوم از همه مقدم‌تر و به این علم شایسته‌تر است، به آن پیشوای موحدان اقتدا کرده و او را چنین می‌شناسد:

عِيَاضُ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: مَرَّ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَلَا فِيهِ سَلْمَانُ (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، فَقَالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قُومُوا فَخُذُوا بِحُجْرَةِ هَذَا، فَوَ اللَّهُ لَا يَخْبِرُكُمْ بِسِرِّ نَبِيِّكُمْ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) أَحَدٌ غَيْرُهُ؛

عیاض از پدرش نقل می‌کند: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر جمعی گذشت که سلمان نیز در آن حضور داشت. سلمان گفت: دامن این مرد را بگیرید؛ به خدا سوگند! کسی غیر از او از سر پیامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به شما خبر نمی‌دهد (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲۴).

سلمان در این سخن راه رسیدن به این علم را تنها از طریق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ممکن می‌داند و راه غیر از این مسیر را مسدود می‌بیند؛ و او خود از کسانی بود که در عمل از انفاس قدسی آن امام همام برخوردار گشت و هیچ‌گاه دست از دامن او برنداشت و تا پایان عمر همراه او بود.

بنابراین ویژگی عارف اصطلاحی، انصراف از غیر حق و توجه تام به اوست که در پرتو این توجه، معارف باطنی بر دل وی فرود می‌آید. همین نیز ویژگی صحابی سَری مانند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

فیض کاشانی و به تبع او قمی، صاحب «تفسیر کنز الدقائق» نیز با توجه به ملاک پیش گفته (درک معارف باطنی)، تعبیر اهل سر را برای عارف اصطلاحی به کار برده و گفته‌اند: «أسرار الله لا ينالها إلا أهل السر»؛ اسرار خدا را جز اهل سر دریافت نمی‌کند (فیض



۱. برابر این گزارش و گزارش‌های دیگر، پیامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این علم را در همان بیماری منجر به وفاتشان و در یک نجوای دو نفره به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انتقال داده است.

کاشانی، ۱۴۱۵/۱: ۴۱۵؛ و قمی، ۱۳۶۸: ۳۰۹/۳. همین طور کاشانی در جای دیگر که روش تفسیری خود را توضیح می‌دهد، می‌گوید:

[در این کتاب تفسیری]، به تبیین دشواری‌ها و حل رموز برخی روایات اساسی به گونه‌ای که شایسته آن است، نمی‌پردازم؛ زیرا فهم بسیاری از مردم از درک بایسته آن کوتاه است. این بدان خاطر است که علوم حقیقی‌ای وجود دارد که ما به پوشیده نگه‌داشتن آن مأمور شده‌ایم. تلاش می‌کنم در حد توان جز به اصطلاحات اهل ظاهر سخن نگویم و از اصطلاحات «اهل سر» که فهم عموم مردم از مقاصد آنان ناتوان است، استفاده نکنم (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۴۳/۱).

در این عبارات، همان ملاکی (دریافت معارف حقیقی و باطنی) که برای اصحاب سر به کار رفته، برای عارفان و اهل حقیقت و سیروسلوک عرفان رسمی نیز به کار گرفته شده است و نکته قابل توجه آن که اهل ظاهر در تقابل با آنان، از دریافت این علوم ناتوان دانسته شده‌اند؛ ویژگی‌ای که برای اصحاب ظاهر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز می‌توان ذکر کرد.

### اطلاق صحابی سر بر عارف

وحدت و یگانگی ملاک یادشده در عارف و صحابی سر، موجب شده است که اهل معرفت، عنوان اصحاب سر را برای عارفان نیز به کار برند. این اطلاق از همان آغاز شکل‌گیری عرفان، برای عارفان به کار گرفته شده است. این به‌کارگیری نشان می‌دهد که از همان آغاز، تفاوت ماهوی بین صحابی سر و عارف ملاحظه نمی‌شده است. ملا عبدالصمد همدانی عارف شیعی، حکایتی را از بایزید بسطامی نقل می‌کند که نشانگر تعمیم کاربرد این اصطلاح در قرون آغازین شکل‌گیری عرفان مصطلح است:

شخصی به ابویزید گفت: به من خبر رسیده که اسم اعظم خدا را می‌دانی، دوست دارم به من بیاموزانی. ابویزید گفت: اسم اعظم خدا را مرز محدود و مشخصی نیست، لیکن دل خود را برای مقام یگانگی حضرت حق تعالی خالی دار و توجه به غیر او را رها ساز؛ و هر گاه چنین شدی هر کدام از اسماء خدا را خواستی انتخاب کن و بدان دعا کن که به سبب آن، در آن

واحد از مشرق به مغرب سیر خواهی نمود. آن مرد گفت: سبحان الله! می شود کسی در آن واحد از مشرق تا مغرب سیر کند؟ ابو یزید گفت: آری و این کار نزد «اصحاب سر» کار مهمی نیست که تمامی ما سوی الله کلمه‌ای از کلمات اوست و از این بالاتر این که خدا را بندگانی است که در لامکان می‌ایستند به طوری که مادون عرش زیر پای آنان قرار می‌گیرد؛ پس به هر جا که خواهند دست یابند و هر چه خواهند برگیرند. آن مرد گفت: این دیگر چه مقامی است؟ گفت: مقام وصل، توصیف‌بردار نیست (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴/۱).

خواجه عبدالله انصاری نیز در قرن پنجم از این اصطلاح برای عارفان بهره می‌گیرد و مهم‌ترین ویژگی آنان را ناشناس بودن آنان (الاحفیاء) می‌داند (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۱۵). تلمسانی (عارف قرن هفتم) در شرح آن می‌گوید:

احفیا کسانی‌اند که خداوند متعال آنان را از مردم مخفی کرده است؛ آن‌گاه که حاضرند کسی آنان را نمی‌شناسد و آن‌گاه که غایبند، کسی از آنان یاد نمی‌کند. این که [خواجه عبدالله] فرمود: دربارهٔ آنان روایت وارد شده است، گویا اشاره به این سخن پیامبر علیه السلام است: «رَبِّ أَشْعَثُ أَغْبَرُ لَا يُؤْبَهُ إِلَيْهِ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَ قَسْمَهُ؛ بسا خاک آلوده‌ای که اعتنایی به او نمی‌شود و اگر به خدا قسم یاد کند، به قسمش وفا می‌کند» (تلمسانی، ۱۳۷۱: ۴۷۳/۲).

همین اوصاف از زبان پیامبر ﷺ دربارهٔ اویس آمده است که از اصحاب سر پیشوایان معصوم به حساب می‌آید:

او کسی است که اگر نبیندش، به جست‌وجویش بر نمی‌آید؛ و اگر در برابران قرار گیرد، به او توجه نمی‌کنید (ابن‌شاذان قمی، ۱۴۲۳: ۴۸-۴۹)؛ و فرمود: چنانچه به خدا سوگند یاد کند، به آن وفا می‌کند (مسلم، ۱۴۱۲: ۱۹۶۹/۴، باب ۵۵، حدیث ۲۲۵).

بدین ترتیب همان ویژگی‌هایی که برای عارفان به عنوان اصحاب سر در قرن دوم، پنجم و هفتم به کار گرفته شده، در قرن اول برای اصحاب پیشوایان معصوم ﷺ به کار رفته است.

در دورهٔ معاصر نیز امام خمینی ﷺ که خود هم با معارف اهل بیت ﷺ و هم با



آموزه‌های عرفانی مصطلح آشنایی دارد، این گونه مصداق اصحاب سر را تعمیم می‌دهد و آن را برابر با اهل حقیقت و ارباب سلوک یعنی عارف به کار می‌برد:

«والتحقیق عند اصحاب السر و الحقیقة و ارباب السلوك و الطريقة [هو] ان لا موجود فی المراتب الخلقية إلا المشیءة المطلقة الإلهية»؛ آنچه نزد اصحاب سر و حقیقت و ارباب سلوک و طریقت ثابت و محقق است، این است که در مراتب خلقیه جز مشیت مطلق الاهی وجود ندارد (امام خمینی، ۱۴۱۶: ۹۸).

در این عبارت، اصطلاح اصحاب سر برای کسانی به کار رفته که به حقیقت مراتب هستی دست یافته‌اند و می‌دانند که در این مراتب جز مشیت الاهی چیزی وجود ندارد؛ و اینان همان عارفان اصطلاحی و ارباب سیروسلوک عرفانی‌اند.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بین عارف اصطلاحی و اصحاب سر پیشوایان معصوم، تفاوت ماهوی جز در تقدم و تأخر اطلاق این اصطلاح وجود ندارد؛ هرچند در کاربرد ابتدایی اصطلاح «اصحاب سر»، با یک انصراف بدوی، مصاحبت با معصوم علیه السلام به ذهن می‌رسد؛ اما این انصراف بدوی به تدریج کنار گذاشته شده و به یک اصطلاح عرفانی خاص درآمده است. بنابراین اگر این اصطلاح با پسوند قید «پیشوایان معصوم» به کار رفت، آن‌گاه این اصطلاح تنها شامل آن دسته از اصحاب سر می‌شود که ارتباط بدون واسطه با آن بزرگوران داشته‌اند و از آن‌جا که این ویژگی (ارتباط بدون واسطه) بنا بر تعریف، مقوم معنای اصحاب سر نیست، موجب تفاوت ماهوی با اصحاب سر به معنای کلی آن نمی‌شود.

توجه به این نکته ضروری است که دست‌یابی به معارف باطنی یادشده و رسیدن به مراتب بالاتر دین، تنها از راه قلب و درون است و با مجاهده درونی و ریاضت سلوکی و در اتصال و پیوند با یک مرشد و راهبر معنوی حاصل می‌شود و این مرشد معنوی همان پیشوای معصوم علیه السلام است؛ زیرا معارف و علوم یادشده از آنان، آغاز و به آنان، ختم می‌شود؛ و تنها از مجرای آنان این معارف به افراد (چه خود بدانند یا ندانند) داده

می‌شود. برای همین اهل معرفت اصطلاحی نیز از این اتصال گزیری نمی‌یابند.<sup>۱</sup> بنابراین اتصال به چنین مرشد معنوی، شرط لازم و ضروری برای رسیدن به آن معارف است.

حال که حقیقت اصحاب سرّ به صورت اجمالی و کلی روشن شد، در این جا این پرسش مطرح می‌شود که (به لحاظ اثباتی) در بین اصحاب پیشوایان معصوم چه کسانی مصداق اصحاب سرّ هستند و چگونه و با چه ویژگی‌هایی می‌توانیم آنان را از دیگر اصحاب بازشناسیم؟

برای شناخت آنان راه‌هایی چند، می‌تواند وجود داشته باشد که به آن اشاره می‌شود؛ هرچند راه‌های شناخت به این موارد محدود نخواهد بود.

## راه‌های بازشناسی اصحاب سرّ

### ۱. تصریح یا اشار پیشوایان

یکی از راه‌های شناخت اصحاب سرّ، سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام است که درباره این افراد به ما رسیده است. کسانی را که آنان خود به تصریح یا به تلویح مشخص کرده و آنان را از اصحاب سرّ دانسته‌اند و یا به جایگاه عرفانی آن‌ها اشاره کرده‌اند، اصحاب سرّ به حساب می‌آیند. برای نمونه، کمیل از کسانی است که امام به اهل سرّ بودن وی صحه گذاشته است. برابر گزارش تاریخی، کمیل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره «حقیقت» پرسشی را مطرح می‌کند و امام پاسخی نمی‌دهد. کمیل به امام عرض می‌کند: آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ امام با پاسخ به پرسش وی، سخن او را در صاحب سرّ بودنش تأیید می‌کند.



۱. جنید که شیخ طائفة عارفان اصطلاحی به شمار می‌رود، گفته است: «شیخ و مقتدای ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن، علی مرتضی است رضی الله عنه؛ اندر علم و معاملات، امام این طریقت علی است؛ از آن‌که علم این طریقت را اهل این اصول گویند و معاملاتش به جمله بلا کشیدن است» (هجویری، ۱۳۷۶: ۸۴)؛ و نیز گفته بود: «اگر مرتضی يك سخن به کرامت نگفتی، اصحاب طریقت چه کردند» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۴۱۷).

## ۲. نقل معارف باطنی

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام معارف دینی را طبقه‌بندی می‌کنند و آن را برای افراد مختلف به فراخور فهم و جایگاه استعداد معرفتی آن‌ها ارائه می‌کنند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمُورًا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»؛ ما پیامبران و وظیفه داریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم (کلینی، ۱۴۲۹: ۵۱/۱). در این جا از پیامبران سخن گفته شده است، اما با الغای خصوصیت، وارثان و جانشینان آنان در امر دین، نیز همین گونه‌اند؛ بر این اساس آنان از بیان برخی معارف برای بعضی افراد امتناع کرده و برای بعضی دیگر آن‌ها را بیان می‌کنند و بدین ترتیب مشخص می‌شود که آن افراد، برای بیان این نوع معارف، انتخاب شده و با دیگران متفاوتند و توان فهم و ظرفیت تحمل آن معارف را دارند. از این رو، این افراد نیز اصحاب سِرِّ محسوب می‌شوند؛ مثلاً امام صادق علیه‌السلام درباره آیه ﴿ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ وَاَلْيَوْمَ نُدْوِرُهُمْ﴾ (الحج: ۲۹) دو نوع تفسیر بیان می‌کنند که گویای دو سطح ظاهری و باطنی معنای آیه است. معنای ساده‌تر و ظاهری آن را به یکی از اصحاب (عبدالله بن سنان) و معنای عمیق و باطنی آن را به یکی دیگر از اصحاب (ذریح محاربی) می‌گویند (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۴۸/۹).

امام به دو سطحی بودن معنا و تفاوت فهم‌های گیرندگان آن تصریح می‌کند. در این جا ذریح برای بیان معرفت عمیق‌تر آیه، از سوی امام برگزیده شده است؛ از این رو، صحابی سِرِّ امام محسوب می‌شود.

در مواردی نیز پیشوایان به اصحاب یادآوری می‌کنند که از بازگویی معارف عمیق و سنگین به دیگران خودداری نمایند و با آنان به قدر فهم و درکشان سخن بگویند. امام موسی کاظم علیه‌السلام به یونس بن عبدالرحمان توصیه می‌کند: «یا یونس! ارفق بهم فإنَّ كلامك يدق عليهم»؛ ای یونس! با مردم مدارا کن؛ آنان سخنان تو را نمی‌فهمند (کشی، ۱۴۰۹: ۴۸۸)؛ و وقتی یونس از مردم شکایت می‌کند که آن‌ها او را زندیق می‌خوانند، امام به او دلداری می‌دهد (همان). امام رضا علیه‌السلام نیز در جواب شکایت یونس از یاران خود، مشابه همین جواب را می‌گوید: «دارهم؛ فإنَّ عقولهم لاتبلغ»؛ با آنان مدارا کن، عقل آنان به آنچه

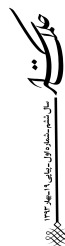
می‌گویی، نمی‌رسد (همان). این بدان جهت بود که یونس، معارفی را می‌دانست که برای دیگران فهم آن دشوار بوده است؛ و وقتی یونس آن را بازگو می‌کرده، دیگران از سر انکار و ستیز با او برمی‌خاسته‌اند.

بنابراین نوع روایاتی که اصحاب سرّ از پیشوایان نقل می‌کنند، می‌تواند یکی از معیارها و ملاک‌های شناخت یاران عرفانی آنان باشد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایاتهم عنا»؛ جایگاه [معرفتی] افراد به مقدار روایاتی است که از ما نقل می‌کنند (حمیری، ۱۴۱۳: ۲۱). مراد از مقدار در این روایت، نه کمیت، که کیفیت روایات نقل شده است. این از روایت دیگری که از آن امام همام نقل شده، روشن می‌شود؛ وی علیه السلام می‌فرماید: «اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا»؛ جایگاه پیروان ما را از نیکویی نقل آن‌ها از روایات ما به دست آورید (همان).

مرحوم مجلسی اول در توضیح آن می‌گوید که مراد از آن به گواهی «ان حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان»، علو و رفعت مفاد روایاتی است که عقل بیش‌تر مردم به آن نمی‌رسد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۶: ۹۵/۱).

بنابراین نقل روایاتی که مفاد معرفتی عمیق و فراتر از سطح فهم عموم دارد، بر رفعت مقام راوی آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که راوی، توان درک معارف آن را داشته است؛ و به همین دلیل، معصوم علیه السلام آن معارف را به او گفته است. در بین راویان، افراد زیادی بوده‌اند که به سبب نقل این گونه روایات و ناتوانی مخاطبان در درک آن، مورد طعن و قرح قرار گرفته و به آنان نسبت غلو داده شده است. مرحوم نوری در خاتمه «مستدرک» دربارهٔ عبد‌الرحمن بن کثیر می‌گوید:

می‌گویم: علاوه بر آن که ابن‌محبوب (از اصحاب اجماع) و علی بن الحسن از او [عبد‌الرحمن بن کثیر] روایت کرده است...، بررسی اخبار نشان می‌دهد که او از اصحاب سرّ بوده است. از این‌جا به دست می‌آید که تضعیف او توسط نجاشی به دلیل نقل روایات عجیب [ناسازگار با عقاید رایج و غیر قابل فهم]



بوده که نجاشی به او نسبت غلو داده است؛ دقت کنید (نوری، ۱۴۰۸: ۴/۴۰۱).

عبدالرحمن بن کثیر و برادرزاده او، علی بن حسان بن کثیر از کسانی اند که به آنان نسبت غلو داده شده است و به همین دلیل، هر دو نفر را ابن غضائری تضعیف کرده است. مجلسی اول درباره آن‌ها می‌گوید:

و أما ضعفهما بالغلو فالذی ظهر لی من التتبع أنهما کانا من أصحاب الأسرار و لهذا حکم بصحة أخبارهما الصدوقان؛

این که این دو نفر به سبب غلو تضعیف شده‌اند، با تتبع برایم ثابت شده که آنان از اصحاب سرّ بوده‌اند و به همین خاطر صدوق و پدرش، روایات آنان را پذیرفته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱۴/۱۶۳).

از این جا می‌توان گفت انتساب به غلو، یکی از معیارهایی است که می‌تواند با بررسی روایات نقل شده و اطمینان به اعتبار آن، مقام و خصوصیت و صحابی سرّ بودن راوی را به دست آورد.

### ۳. نشانه‌ها و ویژگی‌های خاص

یکی دیگر از مواردی که می‌تواند به شناخت عرفانی بودن اصحاب کمک کند، ویژگی‌های خاصی مانند اطلاع صحابی بر امور غیبی و اسرار درونی دیگران و صدور کرامات و مانند آن از سوی او است. متحقق شدن به این ویژگی‌ها، خود نیازمند نوعی تهذیب و طهارت نفس است که به دنبال آن، دستیابی به سطوحی از معرفت باطنی حاصل می‌شود. برخی از اصحاب از این ویژگی‌ها برخوردار بوده‌اند. در این جا به اشاره به یک مورد بسنده می‌کنیم. زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمود: سلمان از علم اول و آخر برخوردار بود؛ او دریای بی‌پایان و از ما اهل بیت علیهم السلام بود. علم او تا آن جا بود که وقتی به شخصی در یک جمع برخورد کرد، به او گفت: ای بنده خدا! از کاری که صبحگاهان در اندرون خانه انجام دادی، توبه کن و از خدا بترس! آن مرد گفت: از خداوند بخشش می‌طلبم و به سوی او باز می‌گردم. امام فرمود: آن گاه سلمان از آن جا دور شد. همراهان به آن شخص گفتند: سلمان تو را به

چیزی نسبت داد و تو از خود دفاع نکردی؟ گفت: او مرا از چیزی خبردار ساخت که کسی جز پروردگار عالم و من از آن آگاه نبود (مفید، ۱۴۱۳: ۱۱).

گذشته از صدر روایت که خود ملاک مستقلی در معرفی جایگاه معنوی و مقام عرفانی سلمان است، ذیل روایت ملاک دیگری را برای معرفی این مقام نشان می‌دهد. این ملاک و ویژگی، برونداد و نشانه همان مقام معنوی و عرفانی است که سلمان از آن برخوردار بوده است.

درباره اصحاب عرفانی، مواردی از این جریان‌ها کم‌وبیش گزارش شده است که با بررسی آن می‌توان به وضعیت معنوی و عرفانی آنان دست یافت.

### نتیجه

در جمع‌بندی از گفته‌های پیشین، می‌توان یادآوری کرد که در اسلام به لحاظ عمق و دشواری برخی معارف آن، از همان آغاز افراد خاصی برای فراگیری آن معارف برگزیده شدند تا این بُعد معرفتی و معنوی که از قضا مهم‌ترین و بلکه اصلی‌ترین بخش دین در تربیت و کسب کمالات برتر بود، به آیندگان نیز برسد. خصوصیت این معارف آن بود که هر کسی توان تحمل و برخوردار شدن آن را نداشت و تنها کسانی که به لحاظ شرایط روحی و معنویت قلبی آمادگی آن را داشتند، از سوی پیشوایان معصوم برای این معارف برگزیده می‌شدند. آماده‌ترین و مستعدترین افراد در بین امت پیامبر ﷺ، علی ﷺ بود و این معارف ابتدا و به تمام و کمال، به او منتقل شد و او باب این علم و همه علوم پیامبر شد. بدین ترتیب، عرفان در اسلام، با نبوت آغاز شده، با ولایت ادامه می‌یابد و به همین لحاظ، سیر عرفان در جهان اسلام با امیرالمؤمنین ﷺ پیوند می‌خورد؛ هرچند برخی همانند سلمان و اویس و... در این علم به پیامبر نسبت می‌رسانند؛ اما آنان با توصل و انتساب ولایی به باب این علم (علی ﷺ) به آن دست یافته‌اند. هدایت سلمان به مردم در فراگیری این معرفت از علی ﷺ و اطاعت/اویس از آن حضرت ﷺ تا پای جان، گواه روشنی بر این مدعا است.

بنابراین اصحاب سرّ پیشوایان معصوم ﷺ، کسانی‌اند که برای بیان معارف عمیق دینی و لایه‌های درونی‌تر آن برگزیده شده‌اند؛ معارفی که ظرفیت و توان خاصی برای فهم آن نیاز است و این افراد از این ظرفیت و توان برخوردارند. در این تفسیر، اصحاب

سرّ همه آن کسانی‌اند که یا مصاحبت (ظاهری یا باطنی) معصوم را درک کرده و این معارف را دریافت کرده‌اند یا درباره آنان جریانی نقل شده که نشان‌دهنده برخورداری آنان از معارف باطنی است؛ هرچند که در روایات آن‌ها را «اصحاب سرّ» نخوانده باشند. نقل معارف باطنی از سوی آنان، به معنای آن است که آن‌ها برای آن معارف انتخاب شده‌اند و تشخیص داده شده که آنان ظرفیت و توان آن معارف را دارند؛ بنابراین کسانی که معارف عرفانی را بدون واسطه از پیشوایان نقل و بازگو کرده، یا دیگران حالات معنوی آنان را به صورت پیش‌گفته گزارش کرده‌اند، از اصحاب سرّ پیشوایان معصوم محسوب می‌شوند.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، بی جا.
۴. — (۱۳۸۵ش)، المحيط الاعظم و البحر الخصم فی تأویل کتاب العزیز المحکم، تعلیقه از محسن موسوی تبریزی، المعهد الثقافی نور علی نور، چاپ اول.
۵. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول.
۶. ابن سینا، حسین بن علی (۱۳۷۵)، الاشارات و التنبیها، قم، نشر البلاغة، چاپ اول.
۷. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل (۱۴۲۳)، الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليهما السلام، مكتبة الأمين، قم، چاپ اول.
۸. ابن عقده کوفی، احمد بن محمد (۱۴۲۲)، قم، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، دليل ما، چاپ اول.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بیروت، لبنان، چاپ سوم.
۱۰. ابونعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی (بی تا)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دار ام القراء للطباعة و النشر، قاهره، مصر، چاپ اول.
۱۱. انصاری، خواجه عبدالله (۱۴۱۷)، منازل السائرین، دار العلم، قم، چاپ اول.
۱۲. تلمسانی، عقیف الدین سلیمان بن علی (۱۳۷۱)، شرح منازل السائرین، انتشارات بیدار، قم، چاپ اول.
۱۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۳۶۶)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول.
۱۴. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال (۱۳۹۵)، الغارات أو الإستنفار و الغارات (ط. الحدیثة)، انجمن آثار ملی، تهران، چاپ اول.
۱۵. جامی، عبدالرحمن (۱۳۵۸)، الدررة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة، مؤسسۀ مطالعات اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۶. — (۱۳۷۰)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ دوم.





۱۷. جزائری، نعمت‌الله بن عبدالله (۱۴۰۸)، *کشف الأسرار فی شرح الإستبصار*، مؤسسة دار الكتاب، قم، چاپ اول.
۱۸. جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، *تحریر رساله الولاية*، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۹. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول.
۲۰. حلی، حسن بن علی بن داود (۱۳۴۲)، *الرجال*، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
۲۱. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳)، *قرب الإسناد*، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، چاپ اول.
۲۲. خمینی، روح‌الله (۱۴۱۰)، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الأنس*، پاسدار اسلام، قم، چاپ اول.
۲۳. — (۱۴۱۶)، *شرح دعاء السحر*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، چاپ اول.
۲۴. رازی، فخرالدین (۱۳۸۴)، *شرح الاشارات و التنبیها*، تحقیق نجف‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ اول.
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار القلم و الدار الشامیة، بیروت و دمشق، چاپ اول.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷)، *الفائق فی غریب الحدیث*، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول.
۲۷. سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۲)، *شرح الأسماء الحسنی*، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
۲۸. *ملاصدرا*، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳)، *شرح أصول الكافی*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول.
۲۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶)، *الأمالی*، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ ششم.
۳۰. — (۱۳۶۲)، *الخصال*، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
۳۱. — (۱۴۰۳)، *معانی الأخبار*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ اول.
۳۲. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليه السلام*، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوم.
۳۳. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابی‌بکر ابراهیم (۱۳۷۶)، *تذکره الاولیا* (از روی نسخه مصصح نیکلسون)، انتشارات میلاد، تهران، چاپ اول.

۳۴. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۸)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم (ادراکات اعتباری)، انتشارات صدرا، قم، چاپ ششم.
۳۵. — (۱۳۸۳)، رساله الولاية، در: طریق العرفان، ترجمه صادق حسن زاده، انتشارات کتابسرای اشراق، قم، چاپ اول.
۳۶. — (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ پنجم.
۳۷. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم (۱۴۱۳)، دلائل الإمامة (ط. الحدیثه)، ۱ جلد، بعثت، قم، چاپ اول.
۳۸. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴)، الأمالی، دار الثقافة، قم، چاپ اول.
۴۰. — (۱۳۷۳)، رجال الطوسی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، قم، چاپ سوم.
۴۱. — (۱۴۱۱)، الغیبة، دار المعارف الإسلامية، قم، چاپ اول.
۴۲. غزالی، ابوحامد محمد (بی تا)، احیاء علوم الدین، دار الكتاب العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول.
۴۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم.
۴۴. — (۱۴۱۷)، المعجزة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم.
۴۵. — (۱۴۰۶)، الوافی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی، اصفهان، چاپ اول.
۴۶. فیومی، أحمد بن محمد (۱۴۱۴)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، مؤسسه دارالهجرة، قم، چاپ دوم.
۴۷. قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲)، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم.
۴۸. قمی علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، تفسیر قمی، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، قم، چاپ چهارم.
۴۹. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، چاپ اول.
۵۰. قونوی، صدرالدین (۱۳۸۱)، إعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول.
۵۱. قیصری، داود (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول.

۵۲. کاشانی، عبدالرزاق (۱۴۲۶)، اصطلاحات الصوفیة، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول
۵۳. کربلایی، شیخ جواد (بی تا)، الأنوار الساطعة فی شرح الزیارة الجامعة، تحقیق محسن اسدی، دار الحدیث، قم، چاپ اول
۵۴. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹)، اختیار معرفة الرجال، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، چاپ اول
۵۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹)، الکافی، دار الحدیث، قم، چاپ اول
۵۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم
۵۷. — (۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ دوم
۵۸. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (۱۴۰۶)، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم
۵۹. مستملی بخاری، اسماعیل (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول
۶۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، چاپ هشتم
۶۱. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، چاپ اول
۶۲. — (۱۴۱۳)، الإختصاص، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، چاپ اول
۶۳. مهائمی، علاءالدین علی بن أحمد (۱۴۲۹)، مشرع الخصوص إلى معانی النصوص، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول
۶۴. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵)، رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، قم، چاپ ششم
۶۵. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (الخاتمة)، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، چاپ اول
۶۶. واسطی بغدادی، احمد بن حسین (۱۳۶۴)، الرجال، دار الحدیث، قم، چاپ اول
۶۷. هجویری، علی بن عثمان جلابی غزنوی (۱۳۷۶)، کشف المحجوب، تصحیح زوکوفسکی، انتشارات طهوری، تهران، چاپ پنجم
۶۸. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، انتشارات الهدای، قم، چاپ اول
۶۹. همدانی، ملاعبدالصمد (۱۳۸۷)، بحر المعارف، انتشارات حکمت، تهران، چاپ اول

## دراسة في معرفة أصحاب السر للأئمة المعصومين (عليه السلام) من جديد

١ *Archive of SID* محمد عيسى جعفري

٢ يد الله يزدان بناه

تدلّ الشواهد الثقلية والعقلية المتقنة على أنّ الدين يتمتّع بمختلف المستويات الظاهرية والباطنية، ويبلغ النبي الأكرم (صلى الله عليه وآله وسلّم) والأئمة المعصومون (عليهم السلام) تبعاً له ما أنزل إليه على مستوى فهم الناس وإدراكهم، وبذلك تمهّد الأرضية لمختلف الأشخاص أن يتمتعوا بالدين وفقاً لاستعداداتهم وقدراتهم. فمن الواضح أن الناس كافة لا يتسنى لهم الوصول إلى جميع مستويات الدين، ولا يتأهل أحد لإدراك جميع هذه المستويات إلا الأفراد الخاصين على حسب قدراتهم الوجودية، وفي طليعتهم من أتى بالدين الإسلامي الحنيف وفسّره تفسيراً حقيقياً وهو النبي الخاتم (صلى الله عليه وآله وسلّم) الذي يرتبط ارتباطاً وثيقاً بجميع المستويات الظاهرية والباطنية له، فيتبعه في هذه الميزة من هو أشبه إليه من حيث البنية الوجودية وهم أبواب علمه ومواطن تراثه. ثمّ هناك مجموعة أخرى من الأشخاص الذين لا يشبهون تماماً الفئة الثانية، ولكن يشبهونهم فقط في هذا المجال ولديهم بعض القدرات الخاصة لتوطيد العرى بينهم وبين الساحات الباطنية للدين. ودخل بعض منهم في هذه الساحات في زمن حياة الأئمة (عليهم السلام) ومن خلالهم قد توسّطوا بين الأئمة والآخرين لإنشاء الارتباط بينهم. والسؤال الذي يفرض نفسه هنا هو: من هم هؤلاء الأشخاص؟

www.SID.ir

العدد ١٩٤ من المجلد ١٠ لسنة ١٤٣٤ هـ

١٩٤

١. طالب دكتوراه في فرع التصوف والعرفان الإسلامي بجامعة الأديان والمذاهب الإسلامية.

٢. أستاذ الحوزة العلمية في المستوى العالي.

## Archive of SID

وما هي ميزاتهم؟ وفي محاولة للإجابة عن هذا السؤال، يكشف الباحث من خلال وصف شخصياتهم وتحليل البيانات التاريخية عن أنّ هؤلاء الأشخاص هم الأصحاب الروحية للأئمة المعصومين (عليهم السلام) الذين رزقهم الله دقة النظر وحسن الفهم وقدرة لتعلم العلوم والمعارف الباطنية للدين والذين يقال لهم في الاصطلاح "أصحاب السرّ" وهم المختارون من قبل الأئمة (عليهم السلام) لتعلم هذه المعارف.

الكلمات الدالة: أصحاب السرّ، الأئمة المعصومون (عليهم السلام)، العارف، الساحات المختلفة للدين، المعارف الباطنية.